



چالش‌های مصادره هم‌بستگی

در این میان، در زمانی که جنگ تمام شده است، احتمالاً سهم خواهی‌ها هم یک جور چالش باشد.

تلاش برخی گروه‌ها برای مصادره هم‌بستگی ملی و ثبت آن به نام خود، سومین آسیب است. در حالی که هم‌بستگی ملی معمولاً محصول مشارکت طیف‌های گسترده‌ای از اقوام، نسل‌ها، گروه‌های اجتماعی و جریان‌های مختلف فکری است، هرگونه انحصارطلبی در روایت این هم‌بستگی می‌تواند احساس حذف و طرد را در میان بخش‌هایی از جامعه ایجاد کند. راهبرد مقابله با این خطر، شکل‌دهی به یک روایت فراگیر ملی است که در آن سهم همه اقوام، استان‌ها، نسل‌ها و جریان‌های وفادار به ایران به رسمیت شناخته شود و هیچ گروهی مالک انحصاری این سرمایه ملی تلقی نگردد.

چهارمین آسیب، فرسایش تدریجی سرمایه اجتماعی پس از پایان وضعیت بحرانی است. هیجان، انگیزه و احساس مسئولیت جمعی که در دوران بحران شکل می‌گیرد، ماهیتی دائمی ندارد. اگر جامعه پس از پایان بحران نتواند آثار ملموس و دستاوردهای قابل مشاهده این هم‌بستگی را در زندگی روزمره خود مشاهده کند، به تدریج اعتماد و مشارکت عمومی کاهش خواهد یافت. برای جلوگیری از این روند، باید سرمایه اجتماعی ایجاد شده در دوران بحران به سرمایه نهادی تبدیل شود. هدایت انرژی اجتماعی به سمت سازمان‌های مردم‌نهاد، فعالیت‌های داوطلبانه، نهادهای اجتماعی و شبکه‌های محلی می‌تواند زمینه‌ساز پایداری سرمایه اجتماعی را فراهم سازد.

پنجمین آسیب، انحصاری شدن مفهوم وطن‌دوستی است. در برخی جوامع پس از بحران، وطن‌دوستی به گونه‌ای تعریف می‌شود که فقط حامیان یک دیدگاه خاص در دایره ملی قرار می‌گیرند و منتقدان یا صاحبان دیدگاه‌های متفاوت، خارج از این دایره تصور می‌شوند. چنین وضعیتی به مرور زمان انسجام ملی را تضعیف می‌کند و زمینه تشدید شکاف‌های اجتماعی را فراهم می‌سازد. راهبرد مناسب در این زمینه، پذیرش تنوع درون وحدت است. باید میان تعلق و وفاداری به ایران از یک سو و اختلاف نظرهای سیاسی و اجتماعی از سوی دیگر تمایز قائل شد. جامعه‌ای قدرتمند است که بتواند در عین حفظ وحدت، تکثر و تنوع دیدگاه‌ها را نیز بپذیرد. ششمین چالش، تدویم و گسترش نگاه امنیتی به حوزه‌های مختلف اجتماعی پس از پایان بحران است. وضعیت بحرانی ضرورت توجه ویژه به امنیت را افزایش

هم‌بستگی تمدنی
به جای جنگی

راهبرداجرایی برای عبور از این چالش‌ها وجود دارد؟

راهبرد کلان برای آینده ایران، گذار از هم‌بستگی جنگی به هم‌بستگی تمدنی است. بزرگ‌ترین فرصت ایران پس از جنگ تحمیلی سوم، آن است که هم‌بستگی حاصل از بحران به سرمایه‌ای راهبردی برای ساخت آینده تبدیل شود. تحقق این هدف نیازمند طی کردن چهار مرحله اساسی است:

نخست، هم‌بستگی دفاعی که بر دفاع از کشور در برابر تهدیدهای خارجی استوار است. دوم، هم‌بستگی اجتماعی که بر تقویت اعتماد عمومی و مشارکت اجتماعی تمرکز دارد. سوم، هم‌بستگی توسعه‌ای که به بسیج ظرفیت‌های ملی برای پیشرفت اقتصادی، علمی و فناوریانه می‌پردازد و در نهایت، هم‌بستگی تمدنی که هدف آن تبدیل ایران به الگویی از پیشرفت، عدالت، هویت فرهنگی و اقتدار ملی در سطح منطقه‌ای و جهانی است.

بزرگ‌ترین تهدید پیش روی هم‌بستگی ملی پس از جنگ تحمیلی سوم، نه دشمن خارجی، بلکه فرسایش تدریجی سرمایه اجتماعی، بازگشت شکاف‌های رفع نشده، انحصارگرایی در روایت هم‌بستگی و ناتوانی در پاسخگویی به انتظارات جدید جامعه است. در مقابل، بزرگ‌ترین فرصت ایران آن است که انرژی عظیم شکل گرفته در دوران بحران را از عرصه دفاع به عرصه پیشرفت منتقل کند و وحدت در برابر تهدید را به وحدت برای ساختن ایران آینده تبدیل نماید. اگر این گذار با موفقیت انجام شود، جنگ تحمیلی سوم نه فقط یک رویداد نظامی، بلکه نقطه عطفی در بازسازی سرمایه اجتماعی، تقویت انسجام ملی و آغاز مرحله‌ای جدید از هم‌گرایی تمدنی ایران خواهد بود. از منظر آینده پژوهی، مهم‌ترین آزمون ایران در دهه پیش‌رو آن نیست که آیا می‌تواند بار دیگر در برابر تهدیدهای خارجی بسیج شود، بلکه این است که آیا می‌تواند همان سطح از اعتماد، هم‌بستگی و فداکاری را به عرصه‌های علم، اقتصاد، عدالت، حکمرانی، محیط‌زیست و پیشرفت ملی منتقل کند یا خیر.

می‌دهد، اما تسری این رویکرد به حوزه‌های فرهنگ، اقتصاد، دانشگاه، رسانه و جامعه مدنی می‌تواند ظرفیت خلاقیت، نوآوری و پویایی اجتماعی را کاهش دهد. راهبرد مناسب در این زمینه، بازگشت تدریجی از وضعیت بحران به وضعیت توسعه‌ای است؛ به گونه‌ای که اولویت‌های کشور از مدیریت تهدید به مدیریت پیشرفت تغییر یابد.

آسیبی به نام شکاف نسلی

این انتقال تجربه هم می‌تواند از چالش‌های دوران پساجنگ باشد؟

شکل‌گیری شکاف میان نسل‌های مختلف در درک و تجربه بحران، هفتمین آسیب است. نسل‌های جدید تجربه مستقیمی از جنگ یا بحران‌های بزرگ ندارند و اگر روایت هم‌بستگی فقط بر خاطرات و تجربه‌های نسل‌های گذشته استوار باشد، به تدریج ارتباط خود را با نسل جوان از دست خواهد داد. برای حل این مسئله، باید روایت ملی متناسب با زبان، نیازها و دغدغه‌های نسل جدید بازسازی شود و مفاهیمی همچون استقلال، عدالت، پیشرفت، کرامت ملی و ایران قوی در قالب‌هایی متناسب با زیست جهان جوانان بازتعریف گردد.

هشتمین و شاید مهم‌ترین آسیب، ناتوانی در انتقال انرژی و ظرفیت‌های ایجاد شده در عرصه دفاع به عرصه توسعه است. بسیاری از کشورها در بسیج ملی برای مقابله با تهدیدها موفق عمل کرده‌اند، اما نتوانسته‌اند همان ظرفیت را در حوزه‌های اقتصادی، علمی و فناوریانه به کار گیرند. راهبرد اساسی در این زمینه، ارتقای فرهنگ مقاومت به جایگاه پیشران فرهنگ پیشرفت و موتور توسعه ملی است. فرهنگ مقاومت باید همچنان حفظ شود، اما در کنار آن ارزش‌هایی مانند علم، فناوری، کارآفرینی، نوآوری، بهره‌وری و رقابت‌پذیری نیز به عنوان ارزش‌های ملی تقویت شوند.

مهم‌ترین آزمون ایران در دهه پیش‌رو آن نیست که آیا می‌تواند بار دیگر در برابر تهدیدهای خارجی بسیج شود، بلکه این است که آیا می‌تواند همان سطح از اعتماد، هم‌بستگی و فداکاری را به عرصه‌های علم، اقتصاد، عدالت، حکمرانی، محیط‌زیست و پیشرفت ملی منتقل کند یا خیر.

